

تاریخ شریف رضی

بقلم سید علی اکبر برقی قمی

مناصب شریف رضی

شریف رضی با عمر بنسبت کوتاهی که کرد بمناصبی رسبد از قبیل نقابت اشراف و امارت حاج و دیوان مظالم که هر کدام بهترین گواه عظمت شخصی و شهرت علمی اوست و این همان مناصبی است که ویژه طبقه اشراف و دانشمندان بلکه مخصوص سرحاقه ایشان بوده است و شگفت اینست که شریف رضی از همان عتقوان جوانی بشایستگی موصوف بود چندانکه می بینیم نخستین بار بکه منصب نقابت اشراف را دارا شده است در سن بیست و یک سالگی بوده است و شگفت تر اینکه از تمام طالبیون دروسعت شئون مناصب ممتاز بوده است چنانکه این قسمت را خواهیم نگاشت .

نقابت

نقابت از مناصبی است که مخصوص اشراف از بنی هاشم بوده است و از آنجائیکه بیشتر خوانندگان شاید درست از چگونگی این منصب آگاه نباشند چه بهتر که پیش از شروع در تاریخ نقابت شریف رضی از موضوع آن بطور اختصار گفتگو کنیم بخصوص که بیشتر ارباب تراجم آنرا تفسیر نکرده و حقیقت آنرا باز ننموده اند و بسا گمانی که از تفسیر آن باک بکلی بیخبرند .

نقابت منصبی بوده که از طرف خلفاء بشریقتترین اولاد ابوطالب تفویض میشده است و چون همواره اشراف و اعظام این دودمان جلیل دارای آن منصب بوده اند آنرا نقابت اشراف نیز گفته اند .

میدانیم خلفاء در این کار نظر خصوصی داشته و برای منظور بزرگی آنرا در ردیف سایر مناصب بشمار آورده اند بنابر این لازمست منظور خلفا را بدانیم .

عائله پیغمبر بمنابت قرب عهدی که با پیغمبر داشتند محترم بودند و

بمناسبت اینکه بیگانهگان در شئون زندگانی ایشان دخالت نکنند خلفا شریفترین افراد آن عائله را تقیب و سرپرست ایشان میکردند تا با کارهای ایشان رسیدگی نمایند و مهمات ایشان را کفایت کنند لکن تنها منظور خلفا این نبود بلکه از آن کار منظوری مهمتری داشتند و گوئی میخواستند باین کار عشیره بیغمبر را همیشه خاموش و آرام نگاه دارند بحکم اینکه عشیره مانند زادگان بیغمبر که خود را از هر کس برای خلافت لایقتر میدانستند بخصوص از آن روزیکه خلافت تغییر شکل داد و بصورت سلطنت درآمد برای ایشان بهانه خوبی بود که برخافا بشورند و همواره بنیان خلافت را بلرزاند و میدانیم بمناسب احترامی که بردین مینهادند و علائق که یحیی و حقیقت اظهار میکردند بمحض اینکه یکتن از ایشان جنبش میکرد گروهی از مردم بجنبش میآمدند و در نتیجه کار بجنک و کارزار میکشید و با حرارت و گرمی هر چه تمامتر در میدان جنک کشته میشدند و زمینیه نهضت و جنبش دیگری را فراهم میکردند.

خلفا برای آرام نگاه داشتن ذریه بیغمبر شریفترین و بزرگترین ایشان را منصب نقابت دادند تا بدین وسیله از شورش و جنبش ایشان جلوگیری کنند هر چند اینکار در شمار وظایف نقباء نبود لکن میدانیم از همه وظایف مهمتر بود باری برای تقیب وظایفی معین میکردند از جمله بامور ذریه بیغمبر رسیدگی نمایند و نسبهای ایشان را ضبط کنند و موالید و متوفیات و شماره زندگان ایشان را در دفتر ثبت نمایند و از کارها و شغلهای بست که باشئون و با شرافت ایشان سازگار نباشد جلوگیری کنند و میان ظالم و مظلوم ایشان حکم نمایند و پسران ایشان را زن دهند و دخترانشان را شوهر دهند و نگذارند که باغیر همسران ازدواج نمایند و سهمی که از غنیمت و سهم ذوی القربی دارند دریافت کنند و میان ایشان قسمت نمایند و غیر اینها از شئون و وظایفی که برعهده نقبا بود.

رسم خلفا بر این بود که عهد نامه مینوشتنند و در آن وظایف نقبا را قید

میکردند و هم سطری چند از جلالت قدر و بزرگی منزلت تقیب مینگاشتند و درحقیقت اینکار نه تنها برای تعیین مقام نقابت بود بلکه تادانسته گردد شریفتر از او نیست و همگنان باید قید اطاعت او را در گردن نهند و بسا که گذشته از منصب نقابت ولایت دیوان مظالم و امارت حاج را بایشان واگذار میکردند .

در میان تمام مناصب هیچ منصبی بنیایه نقابت نمیرسید و از مقام خلافت گذشته نقابت بزرگترین مناصب بود چندانکه نقابت یکدرجه بستر از مقام خلافت محسوب میگشت و شریف رضی همین مقام را نگریسته و در ضمن قصیده بدان اشارت کرده و به القادر بالله خلیفه عباسی خطاب نموده است .

عظما امیر المؤمنین فانا	فی دوحۃ العلیاء لا تفرق
مایینا یوم الفخار تفاوت	ابدا کلانا فی العلاء مرق
الا الخلافه میزتک فاتی	اناعاطل منها وانت مطوق

و میتوان گفت همان خلافت بوده لکن بصورت نقابت ،

پیش از شریف رضی پدرش شریف ابواحمد نقابت داشت و چنانکه بیشتر گفتیم عضدالدوله دیلمی شریف ابواحمد را بشیراز فرستاد و در قلمه او را محبوس کرد در اینوقت ابومحمد ناصر جد مادری شریف رضی تقیب گردید و هم در خلال این احوال ابوالحسن علی بن احمد علوی که خال شریف رضی بود تقیب گشت تا آنکه ابواحمد از قلمه شیراز خلاصی یافت و بغداد باز گردید نقابت بوی تفویض شد و چنانکه می بینیم نقابت اشراف همواره در خانواده شریف رضی بوده است و هم شریف رضی در حیات پدر تقیب گردید و در ایاتی که نظم کرده بدان اشارت نموده است و این ایات را هنگامی گفته که بعضی از حساد چیزی چند گفته بودند و ایات اینست .

قل للعدی موتوا بفیظکم	فان الغیظ مردی
و دعوا علا احرزتها	یا وادعین بطول جهدی
کم بین ایدیکم و بین	النجم من آی و عهد

ولی النقاۃ خال امی	قبل ثم ابی وجدی
و ولیتها طفلا نهل	مجدد بعدد مثل مجدی
واظن نفسی سوف تحملنی	علی الامر الاشد
حتی اری متمسکا	شرق العلی والغرب وحدی

چنانکه در این ایبات دیده میشود شریف رضی در خرد سالی بمنصب نقابت رسید و این در سال ۳۸۰ بود و شریف رضی در آنوقت بیست و یک سال داشت و میدانیم همین موضوع بهترین نمونه عظمت شخصی و شهرت علمی و ادبی و اخلاقی و صادقترین گواه لیاقت اوست بخصوص که الطائع لله عباسی در روزیکه منصب نقابت را بشریف رضی تفویض کرد نهایت احترام و تجلیل را از وی نمود و مجلسی با شکوه برای اینکار بپاراست و داستان آن چنین است که الطائع لله در عشر اخیر ماه مبارک رمضان سال ۳۸۰ مجلسی بپاراست و جامه‌های سفید پوشید تا آنکه شعار خلفای عباسی جامه سیاه بود و میخواست باین وسیله تمامت اختصاص خود را بشریف رضی بجهم‌اند آنگاه شریف رضی را دعوت کرد و در اکرام و تجلیلش بینهایت کوشید و در خانه که بدان مجلس نزدیک بود خلعتی بر او پوشانید و او را باحالیکه خلعتها در برش بود بمجلس وارد کرد و بر جای بدر بنشانید و برای آنکه منتها علاقه خود را باو بجهم‌اند او را نزدیک خود نشانید چندانکه تختش بتخت خلافت پیوسته و متصل گردید در این وقت باز از جامه‌های مخصوص خود بر او پوشانید و پس از مراسم تشریفات منصب نقابت را باو تفویض نمود شریف رضی قصیده برداخت و از الطائع لله بسزا سپاسگذاری نمود و قصیده اینست .

وعلا علی الشک الیقین
اطرافها جندل و مین
لها الذوائب و القرون
ما امرت تلك الفصون

الان اعربت الظنون
و ار تاحت الامال فی
من عمه کاللیل شب
والیوم بان لناظری

و تمطت الشعراء نسا
 الان لمرأ امتدلى
 و مضضت من نابى على
 اغضى على خدع الموا
 و على امير المؤمنين
 انتاشنى شلوانوازل
 و سطى بايامى فقد
 و اضاء لى زمنى و ايام
 ملكا بنى العباس فالرا
 انتم لها ان هاب خطتها
 ما فيكم الا الد
 حتى تزول فحولها
 عكفوا على العلياء
 ينقون شائبها كما
 لهم الجياد معدة
 و قبصها لهم قـرى
 معتادة شرب الدماء
 غضبى اذا لم يلق اعينها
 يا من له الراى الزبيق
 و مروح الابل الطلاح
 من بعد ما خشعت غواربها
 لك ذروة البيت المعظم
 اترى امين الله الا
 لله دركك حيث لا

هضة وقد علم الحنين
 طول واصحبلى القرين
 جذم و نجد فى الشؤف
 رب اوتظن بى الظنوف
 لموئلى حبل حصين
 و النوايب لى شجوت
 جعلت عرائكها تلين
 الفتى بيض و جوف
 جى مقامكم غبين
 جيات او ضنين
 على عظامها مرون
 منكم وقد دانوا و دابن
 ما قبهم على مجد ضنين
 عكفت على البيض القيوف
 تنابها الحرب الزبون
 وظهورها لهم حصوف
 و عندها الماء المعين
 ضرب ا و طعين
 و من له الحمام الرزيت
 رمت بهن نوى شطوف
 و قد قلقى الوضين
 و الاباطح و الحجوف
 من له البلد الامين
 تسطوا الشمال ولا اليمين

و الامر امرک لا فهم
 لما لقیک فی مکان
 و الیوم البیح تستضی
 و رأیت لیث الغاب
 اقدمت اقدام الندی
 فلذاک ما ارتعد الجبان
 و سمت لعینی فرة
 و امتد من نور النبى
 و جمال وجهک لى بنیل
 و ابيضت الخاع السواد
 شرف خصصت به و قد
 و خرجت احبها ولى
 جذلا و للمحساد من
 و حملت من نعماک ما
 و کففتی عن معشر
 من کل هجم الصفحتین
 هناك عبدک سعده
 و العیدان تبقى لك العلیاء
 عزا بلا کدر من الدنيا
 و ارى العلا جذاء الا
 حمدا لما تولى فان الحمد
 و بقيت عمر الدهر لا
 و على مذك ضافيا
 بوحي ولا قول يبين
 استطأوا له المنون
 له ظهور او بطون
 معترضا له الدنيا عربون
 يدنوا و شافعه مكين
 له و لاعرق الجبين
 تفضى لهيتها الجفون
 عليك عنوان مبین
 جميع ما ارجوا ضمین
 على ترهقها العيون
 درجت بفضته القرون
 فوق العلى و النجم دون
 اسف زفير اوانین
 لا تحمل الاجر الامون
 خطط المنى فيهم حرون
 كان و جنته دحين
 ما كان منه و ما يكون
 و السحب المصون
 و بعض العز هون
 انها لیکم لبون
 لائمعا دین
 یختانک الاجل الخون
 و على اعادیک المنون

در اینوقت که شریف رضی تقیب گردید تقبای دیگر که از عشره او

بودند و سابقه نقابت داشتند همه در قید حیات بودند مانند بدر بزرگوارش ابو- احمد که برخی از جلالت قدر و عظمت و قامش را نگاشتم و مانند خالش ابوالحسن علی بن احمد علوی و همین موضوع صادقترین گواه بزرگی نفس و بلندی قدر اوست و از همه عجبتر اینکه در خرد سالی بچنان منصب رسید در صورتیکه برادر جلیلش شریف مرتضی از او بزرگ سالتر و محترمتر بود و میدانیم شریف رضی با کفایت و لیاقت و عظمت شخصی در اینموقع که بمنصب نقابت رسیده است بمنزله هلال باشد که همی در طریق تکامل بود تا آنگاه که بدر تمام گردد و همینطور هم شد زیرا چندان پیشرفت نمود که نقابت طالبین تمامت بلاد اسلامرا بوی تفویض کردند و در تاریخ هیچ دیده نشده که کسی از علویین بچنان مقام رسیده باشد :

در روز جمعه شانزدهم محرم سال ۴۰۳ فخرالملک وزیر بفرمان بهاء الدوله دیلمی در خانه خود مجالس با شکوهی بیاراست و اشراف و اعظم را دعوت نمود و پس از مراسم تشریفات عهدنامه نقابت عامه شریفرضی را بر حاضرین بخواند و آنروز یکی از بزرگترین روزهای تاریخی بشمار رفت زیرا چنانکه نگاشتم نقابت تمامت شهرهای اسلام بوی تفویض گردید و نخستین روزی بود که اینموضوع صورت وقوع بخود گرفت و هم شریفرضی اولین و آخرین کسی بود از دودمان ابوطالب که چنان منصبرا دریافت کرد و می بینیم پس از شریف رضی منصب نقابت بصورت اول برگشت و میان اشراف طالبین هرشهری تقسیم شد .

شریفرضی بپاس احترامی که از بهاء الدوله دیلمی دید قصیده برداخت و در آن از بهاء الدوله سپاسگذاری نمود و آنرا بصره نزد وی فرستاد و قصیده اینست .

من رای البرق بغوری السند فی ادیم اللیل یفری و یقند
حیره المصباح نزهه الصبا حلل الظلماء یخبو و یقند

كلما انجد عاوى السنبا
 كم اضاء البرق لى من معهد
 ان ريم السرب ادنى للجوى
 قل لزور الشيب اهلا انه
 طارق قوم عودى بالتهى
 و قرى اليوم جموحا راسه
 ظل لماع جلاله بارح
 لا تعد العيش شيئا انه
 انما الايام يسوم واحد
 يا قوام الدين ملبت بها
 كسقاط الزند اورى قدحه
 اصلها يطلب اعماق الثرى
 كلما زاد علوا فرعها
 كيف تهوى طنبا من بيتها
 انت آسيها اذا ليج بها
 قائد الخيل تساق بالردى
 تحسب الشوس على اكتادها
 و على اربق قد ارسلها
 و يتم ودجوها بالقنا
 يوم امسى من قناها ما طر
 قض جمع الغى عن شدتها
 و نجى المغرور من جاحمها
 غاويا يحام بالملك و هل

قام بالقلب اشتياقا و قعد
 ذاب دمع العين فيه و جمعد
 وناسى بالصبر عنى و حلد
 اخذ الغى و اعطانى الرشد
 بعد ما استعمر من طول الاود
 حاد ما حاد طويلا و قصد
 بعد ما ابرق حيننا و رعد
 نفس يقضى و ايام تعد
 و غرور اسمه اليوم و غد
 دولة تجرى الى غير امد
 كلما قر على النار و قد
 و ذراها يطلب النجم سعد
 زاد مرساها قرارا و وطد
 نوب الايام و الجعد و تد
 من اعادتها رداع و ضمد
 تحت آساد لها القمع لبد
 فلق الجندل فى ماء الزرد
 كاقطا الجون يبادرن الشمد
 ربما داويت من غير عمد
 سال واديه من الطعن و مد
 زأر الضيق فانصاع النقد
 مفلت الشحمة حلق المزدرد
 يغلب العبر على بيت الاسد